

مقالاتی پیرامون

جنبش زن، زندگی، آزادی

یوسف زرکار

پیشکش به آنانی که از گذشته برای آینده می آموزند!

مقالاتی پیرامون جنبش زن، زندگی، آزادی

یوسف زرکار

www.degarguny.com

info@degarguny.com

صفحه	فهرست مطالب :
3	توضیح
4	وقتی که روسری ها در آتش می سوزند
7	در باره مفهوم طبقه
26	نکاتی پیرامون جنبش زن، زندگی، آزادی

توضیح

به مناسبت سومین سالگرد جنبش زن، زندگی، آزادی به باز نشر مقاله‌های که در این رابطه نگاشته‌ام، پرداخته می‌شود. اولین مقاله (وقتی که روسری‌ها در آتش می‌سوزند) به تاریخ مهرماه 1401، به شرح آغاز و دلایل شعله‌ور شدن جنبش پرداخته و در ضمن سوالاتی پیرامون سرنوشت آتی آن مطرح می‌کند. در مطلب دوم (در باره مفهوم طبقه) به تاریخ اردیبهشت 1402، با اشاره به کج فهمی‌ها و درک‌های نادرست از محتوای طبقاتی جنبش مذکور، بطور پایه‌ای و اساسی به مفهوم طبقه و درک اصولی از آن می‌پردازد. و در مقاله سوم (نکاتی پیرامون جنبش زن، زندگی، آزادی) به تاریخ مرداد 1402، با تحلیل جنبش موسوم به مهسا (ژینا) امینی، به شرایط پیدایش و زمینه‌ها، خود ویژه‌گی‌ها، شعارها و نقاط ضعف و قوت آن بررسی می‌شود. باز نشر یک‌جا این مقالات مرتبط با یک موضوع می‌تواند برای علاقه‌مندان به این‌گونه مباحث مفید باشد.

یوسف زرکار

شهریور 1404 - سپتامبر 2025

وقتی که روسری ها در آتش می سوزند!

مرگ مهسا (ژینا) امینی جرقه ای شد که انبار خشم و نفرت فروخته ی چهل و اند ساله ی اقشار و طبقات جامعه، بویژه زنان را شعله ور ساخت. جنبشی فرا روئید که سراسر ایران را درگیر خروش و قیام توده ها کرده است.

به این قتل فجیع در 25 شهریور، با تجمع در مقابل بیمارستان کسری اعتراض شد، در مراسم خاک سپاری در سقز مردم خروشیدند، در سنندج و کرمانشاه و دیگر شهرهای کردستان اعتراضات تداوم یافت و در 28 شهریور با اعتراضات وسیع در چهارگوشه ایران، به جنبشی سراسری و همگانی تبدیل گشت. این بار توده ها با شعار هایشان بلافاصله و مستقیم، کلیت نظام را نشانه گرفته اند: مرگ بردیکتاتور و خامنه ای، جمهوری اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم ورد زبانشان و خواسته اصلی شان شده است. در این میان شعار زن، زندگی، آزادی (ژن، ژیان، نژادی) مقبولیت عامه یافته، همگانی و سراسری شده است چرا؟

برای اینکه: زن، این نیمه ی جامعه که همواره با بی حقوقی و بی قانونی، با سرکوب و روسری در اشکال گوناگون مقابله کرده است، اکنون خواهان کرامت، احترام و کسب حقوق شهروندی خود است، اکنون ذلت و خواری و بی حقوقی را بر نمی تابد. روسری این سمبل اجبار و سرکوب، این ابزار اقتدار حاکمیتی را اکنون در شعله ها می سوزانند. اگر " دختران خیابان انقلاب " با مبارزات محدود، فردی و نمادین خود، به این سمبل ارتجاعی نشانه روی کردند، اکنون زنان و دختران در خیابان های سراسر ایران، در ابعاد وسیع و جمعی به هدف می زنند و این مستمسک سرکوب و اقتدار رژیم رابه آتش می سپارند و خود را برای به آتش کشیدن کلیت ارکان نظام آماده می سازند.

برای اینکه زندگی، در طی حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی که جامعه را به فقر، فلاکت و فحشا کشانده است، بی معنی شده و انرا را برای مردم و به ویژه زنان به جهنمی تبدیل کرده است. بویژه آنکه رژیم اسلامی با اجرای سیاست دوگانه ی خودی و غیر خودی، بی قانونی و نا امنی را بر جامعه مستولی کرده است. اکنون توده ها خواهان نفی این زندگی نکبت باراند و به آن اعلان جنگ و پایان می دهند و خواهان برخورداری از یک زندگی و معیشت به معنای وسیع و همه جانبه اش هستند که کار و نان و حقوق شهروندی را فراهم آورد.

برای اینکه آزادی، در تقابل با دیکتاتوری قرار دارد. رژیم باحاکمیت ننگین و سیاه اش، در طول چهل و اند ساله، دیکتاتوری و خفقان عنان گسیخته ای را بر جامعه اعمال کرده است و در نتیجه، همه اقشار و طبقات جامعه خواهان نفی دیکتاتوری، کسب و برخورداری از آزادی اند، زیرا که این آزادی است که شرط اولیه رشد متوازن جامعه در همه ابعاد آن است.

در نگاهی تاریخی، همواره خواسته ها و شعارهای : آزادی، امنیت و قانون، از دیر باز تا کنون برای توده ها مطرح و در اولویت بوده است و به دلیل همراهی و عملکرد دوقلوی سیستم های پادشاهی و دستگاه مذهبی، در سرکوب و تحمیق توده ها، آنان هیچگاه بدان ها دست نیافته اند. سیستم پادشاهی در انقلاب 57 به گورستان تاریخ سپرده شد و ضروری است که دستگاه مذهبی حاکم و رژیم مبتنی بر آن نیز به گور سپرده شود.

این بار جنبش اعتراضی توده ها، نه فقط در خواسته ها و شعارها بلکه در اعمال و حرکات معترضین و مبارزین، جلوه های دیگری را به نمایش گذارده است: مردان و جوانان در کنار و همراه زنان در این مبارزات شرکت وسیع دارند و علاوه بر خواسته های عمومی، از خواسته لغو حجاب اجباری یا همان آزادی پوشش نیز دفاع می کنند. رودر روی ارگان های سرکوب به مقابله برخاسته و در مواردی آنها را فراری می دهند. ماشین های سرکوبگران و بنرهای خامنه ای را در بسیاری از جاهابه آتش کشیده و به کلانتری، فرمانداری، شهرداری حمله ور می شوند. شهادت زنان، همراه با رهبری اعتراضات در اکثر موارد، از جانب آنان از دیگر جلوه های این جنبش است.

این زنان و مردان جوان و مبارز، شعار: مابچه های جنگیم، بجنگ تا بجنگیم را در عمل و در میدان های مبارزه، بامقابله به مثل و دفاع از خود، به نمایش گذاردند،

این جنبش خروشان، وسیع و سراسری، تاکنون - دوم مهرماه - بیش از یک هفته است که در روزها و شب ها تداوم دارد، و بیش از پنجاه و چهار نفر کشته - تا دوم مهر - صدها زخمی و دستگیری های بسیار داشته است.

آیا این جنبش سرباز ایستادن دارد یا نه؟ و اینکه نتیجه چه خواهد شد؟ سؤال هایی است که مطرح اند. پاسخ به آن ها، به عوامل زیادی بستگی دارد:

اینکه آیا رژیم به سرکوب خشن و تمام عیار، که نشانه های آن (دستگیری فعالان سیاسی، قطع اینترنت، شلیک مستقیم و....) هم اکنون آشکار است، دست می زند یا نه؟

اینکه آیا مبارزات رودرروی و مقابله با ارگان های سرکوب که معترضین و مبارزین بدان آغازیده اند،
تداوم میابد یا نه؟

اینکه آیا جنبش به خواست اولیه اش مبنی بر لغو قانون حجاب اجباری – بعنوان پله ای در مسیر
پیروزی - می رسد یا نه؟

اینکه آیا جنبش ها و اعتصاب های کارگری، معلمین و بازنشستگان و دانشجویان به اعتصابات
سراسری و عمومی می انجامد و با اعتصاب کسبه و کارمندان همراه میشود یا نه؟
اینکه آیا علیرغم تلاش ها برای آلترناتیوسازی های امپریالیستی، این جنبش به رهبری دمکراتیک و
مردمی دست می یابد یا نه؟

خلاصه اینکه به توازن قوا بین معترضین و مبارزین جامعه با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی
بستگی دارد ولی یک چیز مشخص است، توده ها خواستار سرنگونی رژیم اند، تغییر اساسی سیستم و
ساختار حاکم را می طلبند و ارکان آن را به لرزه درآورده اند، اینکه کی و چگونه محقق شود، زمان
نشان خواهد داد.

یوسف زرکار

مهر ماه 1401 – سپتامبر 2022

درباره مفهوم طبقه

- اشاره:

در پی وقوع جنبش اجتماعی موسوم به (زن، زندگی، آزادی) موجی از نوشته‌ها، تحلیل‌ها و تفاسیر در «شبکه‌های اجتماعی» انتشار یافته است. نگاهی به آنها نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم و مقوله‌ها مانند: خیزش، جنبش، انقلاب، موقعیت انقلابی، شرایط عینی انقلاب، طبقه و طبقاتی بودن یا نبودن و غیره نابجا، سطحی و نادرست بکار رفته‌اند. در سطح وسیعی از این جنبش بنام انقلاب یاد می‌شود و برخی آن را حتی انقلاب اجتماعی و یا انقلاب فرهنگی خوانده‌اند، بدون آنکه تعریف، مختصات و پارامترهای مربوط به یک انقلاب را در نظر گرفته باشند.

منجمله گفته شده که: شعار فراگیر و همگانی (زن، زندگی، آزادی) «طبقاتی نیست» و گویا «پوچ و مهمل» است و «خواستی» را با خود ندارد. و بلافاصله شعار (نان، کار، آزادی) را به آن چسباندند تا به زعم خود آنرا «طبقاتی» و «پرمعنا» سازند. اندکی دقت نشان می‌دهد، همانقدر شعار (زن، زندگی، آزادی) عمومی و فراگیر است که شعار (نان، کار، آزادی). آیا فقط کارگران نان، و کار و آزادی می‌خواهند یا بسیاری از اقشار و طبقات دیگر نیز خواستار آنند؟ آیا وقتی شعاری فراگیر و عمومی می‌شود، بدان معناست که خواسته‌های اقشار و طبقات دیگر را در بر ندارد؟ کسانی که چنین ادعایی دارند از درک و تشخیص وجوه عام و خاص یک شعار ناتوانند، یک شعار می‌تواند خاص یک طبقه و در خدمت آن باشد و یا شعاری که در وجه عام خود مورد قبول اقشار و طبقات قرار می‌گیرد و به این اعتبار فراگیر و عمومی می‌شود و خواسته‌های آشکار و پنهان را در خود دارد، نمی‌تواند، بدون جنبه عام طبقاتی در نظر گرفته شود.

در مواردی هم گفته شده که فلان تحلیل طبقاتی نیست که حرف نا سنجیده ایست زیرا که هر نوشته یا تحلیل، حاوی و حامل نظریات نظرات نویسنده آن است و این امر آشکاری است که در پس و پشت هر تحلیلی می‌توان به درک و نظر طبقاتی نویسنده آن پی برد.

توجه به این نکات اشاره شده نشان می‌دهد که گویندگانش از پریشان فکری و آشفتگی در درک و فهم مفاهیم و مقولات رنج می‌برند و سطحی نگرند. در چنین فضایی، بار دیگر ضرورت و بررسی مفهوم طبقه بمثابه امری کلیدی و پایه‌ای، برجسته می‌شود.

نوشته پیش رو کوششی است تا شاید کمکی در زمینه درک روشن تری از مفهوم طبقه و تبعات آن بدست دهد.

#- طرح مسئله:

چرا مفهوم طبقه مطرح است؟ در بررسی ها و تحلیل ها، در مقالات و نوشته ها، اغلب به نظرات گوناگون و گاهاً متناقض و مغشوش، پیرامون مفهوم طبقه، محتوی و کاربرد تحلیلی آن، مواجه می شویم. برخی بر بعد اقتصادی این مقوله تأکید می ورزند و آنرا کافی می دانند و بعضی بر بُعد سیاسی - عملکردی آن، اصرار دارند و دیگرانی که حتی در باصطلاح تحلیل هایشان، به این مقوله کاری ندارند و آنرا در نظر نمی گیرند.

مثلاً در بررسی و ارزیابی نقش و عملکرد اقشار و طبقات در انقلاب مشروطه و یا انقلاب 57، به موارد مذکور برمی خوریم.. لذا داشتن درکی مشخص از مفهوم طبقه بطور کلی و تعریفی از آن، برجسته و ضروری میشود. بدون داشتن درکی پایه ای از مقوله بنیادی طبقه و تعریفی روشن از آن، بمثابة کج گذاشتن خشت اول هر تحلیل و برداشتی است که می تواند تا ثریا کج پیش برود.

- اهمیت مسئله:

واژه طبقه مفهومی است با کاربرد وسیع، چه در سیاست و اقتصاد، چه در جامعه شناسی و یا در بررسی تاریخی. در تحلیل ها و ارائه راه های مبارزاتی، در تشریح کنش های سیاسی گروه های اجتماعی و غیره، نقش و اهمیت این مقوله بوضوح خود را نشان می دهد. داشتن درکی درست، دقیق و همگن اهمیت ویژه ای می یابد زیرا که عدم درک درست و صحیح از مفهوم طبقه، موجب برداشت های گوناگون، لغزش ها، و گاهها انحرافات می شود، نظیر اینکه برخی مدعی اند: در جوامع پیشا-سرمایه داری طبقات وجود نداشته است، یا اینکه دهقانان طبقه نیستند، یا مارکس تئوری طبقه و انقلاب ندارد و غیره.

بویژه اگر به برخی پیچیدگی های مربوطه و مطرح، در مورد مفهوم طبقه و مختصات آن در جوامع مختلف توجه کنیم، لزوم داشتن درکی جامع و مانع از این مقوله، هرچه بیشتر برجسته می شود. برای مثال، می توان نمونه های زیرین را در نظر گرفت:

نمونه اول:

بحث پیچیده، کشدار و طولانی پیرامون **باصطلاح «طبقه متوسط»** در جوامع دارای نظام سرمایه داری (جدای از اینکه قشر، یا اقشار، طبقه، یا طبقات نامیده شود، خود کلمه متوسط بمعنای میانگین

نارسا است و درست آنست که کلمه میانی را بکار برده و طبقه یا گروه میانی بنامیم) و با توجه به نقش آن در تحولات اجتماعی و سیاسی، بحث های زیادی را دامن زده است، از طرفی بر ابهام مفهوم و تعریف طبقه افزوده و از طرف دیگر، ضرورت داشتن نگرشی صحیح، همه جانبه و اصولی، اهمیت بیشتری می یابد

برای مطالعه بیشتر در این مورد می توان به مقاله خوب و خواندنی "افسانه و افسون طبقه متوسط" نوشته آقای کمال خسروی در سایت "نقد" مراجعه کرد.

[نقد: نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی \(naghd.com\)](http://naghd.com)

نمونه دوم:

با توجه به تبلیغات و نظرات برخی در مستقل جلوه دادن رژیم های وابسته و کودتایی پهلوی اول و دوم و یا پیرامون مسئله استقلال یا وابستگی رژیم جمهوری اسلامی، در یک بررسی با نگرشی تاریخی، نقش اقشار و طبقات در هر مقطعی مطرح است، و اینکه چه کیفیتی داشته اند و وزن و عملکرد آنان چگونه بوده است؟ و ضرورتاً زنجیره ای از سوالات دیگر نیز میان می آیند، مثلاً: کدامین فرمایشیون اقتصادی - اجتماعی در مقطع مشروطه و بعد از آن وجود داشته است؟ آیا فئودالیسم داشتیم، آیا طبقه فئودال (اشرافیت مالک) و یا طبقه دهقان همانند فئودالیسم غربی عملکرد داشتند؟ آیا فرایند شکل گیری سرمایه داری در جامعه ما، سیری کلاسیک طی کرده و یا به نوعی با ویژگی دیگری همراه بوده و تأثیرات آن بر صورت بندی اقتصادی - اجتماعی و پیدایش طبقات جدید چه بوده است؟

نمونه سوم:

دکتر احمد سیف در مقاله (موانع تاریخی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران) ضمن بررسی وضعیت طبقاتی در آن دوره، نکته مهمی را طرح کرده و می گوید: «با این همه، حلقه مفقوده آنچه که تا کنون گفته ام، و ارسیدن ترکیب طبقاتی در جوامع آسیایی - ایران است.» اگر به این گفته و نکته، بقدر کافی توجه شود و بررسی تقابل طبقاتی، نتایج حاصله و پی آمدهای آن در نظر گرفته شود، اهمیت درک درست از مفهوم طبقه در شرایط اقتصادی - اجتماعی معین (جوامع آسیایی - ایران) بیشتر نمایان میشود.

- مفهوم طبقه بطور کلی:

برای پی بردن به درک درست و واقعی از تعریف طبقه، لزوماً باید از خود مفهوم یا مقوله طبقه شروع کنیم. این مفهوم یا مقوله، به وجوه مشترک اساسی و پایدار گروه بندی های اجتماعی دلالت دارد که

بیانگر موقعیت وجودی متفاوت آنان، شیوه زندگی آنان، منافع و فرهنگ آنان، بر اساس مناسبات نابرابر، در بستر یک فرماسیون اقتصادی- اجتماعی معین، در جوامع مختلف است.

اگر به «مانیفست حزب کمونیست»، اثر مارکس - انگلس در سال 1848 توجه کنیم در ابتدای فصل بورژواها و پرولترها مطلبی را خواهیم یافت که برای بحث ما راه گشاست:

«تاریخ جوامع تا کنونی (تاریخ مکتوب یا مدون) تاریخ مبارزه طبقاتی است، آزاد و برده، نجیب زاده و عامی، ارباب و رعیت، استادکار و شاگرد و خلاصه ستمگر و ستمکش، در رویارویی دائمی با یکدیگر قرار گرفته و دست به مبارزاتی بی وقفه - گاه پوشیده و گاه آشکار - زده اند که هر بار به دگرگونی انقلابی کل جامعه، یا به نابودی مشترک طبقات در ستیز منتهی شده است. در دوره های پیشین تاریخ، تقریباً در همه جا به یک تقسیم بندی کل جامعه به مقامات مختلف، به درجه بندی گوناگونی از موقعیت های اجتماعی بر می خوریم: در روم باستان، نجبا، شوالیه، عوام و بردگان. در قرون وسطی، اربابان فئودال، تیول داران، استادکاران، شاگردان و غیره و حتی در درون هر یک از این طبقات، درجه بندی های خاصی را داریم.» (مانیفست حزب کمونیست - مارکس - انگلس - فصل بورژواها و پرولترها - صفحه 5 - ترجمه شهاب برهان)

آنچه که از این قطعه میتوان دریافت این است که: ما با مواردی چون، تاریخ، جامعه مشخص (فرماسیون اقتصادی- اجتماعی معین)، طبقات، مبارزه طبقاتی و پی آمد های آن سروکار داریم که، بررسی تک تک اینها مورد نظر نیست بلکه تنها به برداشتی کلی اکتفا میشود: در دوره های مختلف تاریخی و در جوامع گوناگون، گروه بندی های مشخصی باوجوه اشتراک اساسی و پایدار پدید می آیند، که طبقات رامیسازند و در مبارزه دائم - گاه آشکار و گاه پنهان - هستند که سرانجام به دگرگونی کل جامعه می انجامد و یا به نابودی طبقات در ستیز منتهی می گردد، زیرا که غصب و به تملک در آوردن کار اکثریت جامعه توسط اقلیتی محدود، به مبارزات طبقات در گیر شدت بخشیده و سرانجام، این تضاد ها به آنتاگونیسم و دگرگونی می انجامد. همانطور که از قسمت پایانی این نقل قول بر می آید، مارکس و انگلس تأکید دارند که: در دوره های پیشین تاریخی و تقریباً در همه جا به یک تقسیم بندی میان کل جامعه به مقامات مختلف و با درجه بندی گوناگونی از موقعیت اجتماعی بر میخوریم.

بعلاوه این مفهوم یا مقوله طبقه همانند دیگر مفاهیم و مقولات در یک روند تاریخی شکل گرفته، رشد کرده، و تکامل یافته است. از تلاش کینه فیزیوکرات در تقسیم بندی جامعه به طبقات (مولد و غیرمولد و مالکان) تا آدام اسمیت و ریکاردو (سرمایه داران، مالکان زمین و کارگران) برای جامعه سرمایه

داری و بویژه مارکس و لنین، به روشنی بیانگر تلاش آنان در توضیح وجود طبقات، تشریح مفهوم و مختصات آن و مبارزه طبقاتی در بین آنان است.

با وجود این تأکیدات باز هم برخی باکج اندیشی بیان میدارند که در جوامع پیشا- سرمایه داری طبقات وجود نداشته است، در حالی که وجود طبقات در جوامع پیشا- سرمایه داری به وضوح از گفته های نقل شده مستفاد میشود، چه در اشاره مستقیم مارکس به رُم باستان و قرون وسطی و چه در این گفته وی که از مالتوس نقل می کند: « روشن است که همه انسانها نمی توانند متعلق به طبقات میانی باشند. وجود طبقات بالایی و پایینی نیز گریزناپذیر و علاوه بر آن مفید است. (طبیعتاً هیچ میانه ای بدون وجود حدهای نهایی ممکن نیست). » (نظریه های ارزش اضافی - جلد سوم - فصل نوزدهم) در اینجا وی بطور آشکاری در یک تقسیم بندی کلی از وجود طبقات بالایی و پایینی و میانی صحبت می کند. و باز هم اشاره به گفته دیگری از مارکس، (نگاه کنید به نامه اش به ژوزف وید مایر در مارس 1852) ، که تأکید مضاعفی است بر آنچه که تا کنون گفته شده : « و اکنون در باب خودم باید بگویم که هیچ افتخاری برای کشف وجود طبقات در جامعه نوین، یا مبارزه میان آنها، متعلق به من نیست. مدت ها پیش از من مورخان بورژوا، تعامل تاریخی این مبارزه طبقاتی و اقتصاد دان های بورژوا، کالبد شناسی اقتصادی طبقات را توصیف کرده بودند. آنچه من انجام داده ام و جدید بود، باید اثبات می شد:

1- که وجود طبقات بستگی دارد به مراحل خاص تکامل تولید

2 - که مبارزه طبقاتی الزاماً به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد .

3 - که این دیکتاتوری خود فقط گذار به الغای تمامی طبقات به جامعه بی طبقه را تشکیل

می دهد.»

(به نقل از کتاب "اندیشه انقلابی مارکس" - نوشته الکس گالینیکوس- ترجمه پرویز بابایی ص 136)

از این گفته بطور واضح و آشکار می توان دریافت که وی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی که از طرف دیگران، بیان شده را می پذیرد و خود بر « وابستگی وجود طبقات به مراحل خاص تکامل تولید » و « مبارزه طبقاتی » در همه ادوار تاریخی تأکید می ورزد و آن را اساس نظری خود قرار می دهد، و انگلس نیز با تأکید بر آن، « مبارزه طبقاتی » را " لکوموتیو تاریخ " می خواند. توجه به نکته ای در این جا ضروری است : اگر به « وابستگی وجود طبقات به مراحل خاص تکامل تولید » دقت کنیم و آنرا به جوامع پیشا سرمایه داری و جامعه سرمایه داری تفکیک کنیم،

تفاوت بزرگی نمودار می گردد: در جوامع پیشا سرمایه داری استثمار تنها بر پایه جبر اقتصادی روا داشته نمی شود بلکه زور و اجبار در اشکال مختلف آن نیز کاربرد دارد، که سبب می شود نیروی کار اکثریت (اقشار اجتماعی) توسط اقلیتی غصب شود، ولی در جامعه سرمایه داری از شلاق و زور و اجبار خبری نیست بلکه صرفاً این جبر اقتصادی است که سبب می شود که اکثریت جامعه بخاطر تأمین معیشت و زنده ماندن مجبور می شوند که نیروی کار خویش را در مقابل مزدی که دریافت می کنند بعنوان یک کالا بفروشند تا از گرسنگی نمیرند. و این پروسه بدون وجود مناسبات سرمایه دارانه ممکن نیست و هر کسی که در چرخه تولید و مناسبات سرمایه داری وارد گردد، در چهارچوب دو اردوگاه بزرگ کار و سرمایه قرار می گیرد. پس می توان نتیجه گیری نمود که: کلید اصلی در تعریف طبقه، مناسبات و روابط تولیدی است که وجه مشترک همه نظام های اقتصادی - اجتماعی تاکنونی است و مجموعه شرایطی (نامتقارن و نابرابر) را فراهم میکند که عده قلیلی بتوانند اکثریت افراد جامعه را استثمار کنند.

هر یک از اعضای جامعه در هر دوره تاریخی، در چارچوب هر مناسبات و روابط تولیدی که قرار بگیرند، جایگاه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و مختصات خود را از آن مناسبات می گیرند. آزاد و برده، نجیب زاده و عامی، ارباب و رعیت، استادکار و شاگرد و خلاصه کارگر و سرمایه دار.

#- تعریف طبقه :

اگر بخواهیم مفهوم یا مقوله طبقه را که تا این جا بصورت عام و کلی بیان شده را مشخص ترسازیم و بخواهیم تعریفی از آن ارائه دهیم و مختصات آنرا در یابیم، باید و میتوان از دیدگاه های مارکس و لنین بهره جست .

- الف - طبقه از نظر مارکس :

در اینجا به گفته ای از انگلس در باره مارکس که اساس و بنیان نظر وی را تشکیل میدهد و آن را فکری درخشان و تماماً متعلق به مارکس میدانند، را نقل میکنیم که تأکیدی است بر وجود طبقات، مبارزه طبقاتی و انقلاب:

«این اندیشه بنیادی در سراسر مانیفست که : تولید اقتصادی هر عصر تاریخی و سازمان اجتماعی ضرورتاً منتج از آن، بنیان تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را می سازد که: بنابر این (از زمان امحاء مالکیت اشتراکی بدوی بر زمین و خاک) تمامی تاریخ عبارت از تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است.

مبارزه میان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان، طبقات حاکم و محکوم در مدارج مختلف تکامل اجتماعی که : این مبارزه حالا دیگر به سطحی رسیده است که طبقه استثمارشونده و تحت انقیاد (پرولتاریا)، نمی تواند خود را از طبقه استثمارگر و ستمگر رها کند مگر اینکه همزمان کل جامعه را برای همیشه از استثمار، از ستم و مبارزه طبقاتی رها سازد. این اندیشه بنیادی به تنهایی و به تمامی به مارکس تعلق دارد.» (مانیفست کمونیست- پیش گفتار انگلس برچاپ آلمانی 1883- صفحه 69 - ترجمه شهاب برهان).

از این گفته مارکس که: «تولید اقتصادی هر عصر تاریخی و سازمان اجتماعی ضرورتاً منتج از آن، بنیان تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را می سازد...»، نباید بسادگی گذشت :

بحث اصلی مارکس این است که یک تناقض (تضاد) اساسی بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی دائماً خود را بازتولید می کند و از این بازتولید، سازمان اجتماعی متناسب، نهادهای سیاسی و مدنی، طبقات و بنیان های نظری و فکری آنان (منجمله حقوق مالکیت) شکل می گیرند، رشد می کنند و در روند اجتماعی و مبارزاتی دائم بسر میبرند و سرانجام در یک روند تاریخی مبارزه طبقاتی، بنیان های اقتصادی - اجتماعی، طبقات و نهادهای سیاسی و مدنی قدیمی به همراه تفکرات آنان از بین میروند؛ شرایط تولیدی و اقتصادی جدید، نهادهای سیاسی و مدنی و طبقات جدید با آگاهی مربوطه، بوجود می آیند. و فقط بانفی سرمایه داری و حرکت در مسیر سوسیالیسم و کمونیسم است که طبقات بطور کلی نفی می شوند زیرا که این آزادی کار دستمزدی است که همه چیز را از بنیان دگرگون می سازد.

تاکید یک جانبه بر بُعد و یا وجه سوپرژکتیو موقعیت دهقانان (آگاهی طبقاتی - کنش سیاسی) که مارکس در « هیجدم برومر لویی بناپارت » به شرح آن می پردازد، برخی را بر آن داشته که بگویند مارکس دهقانان را طبقه نمی داند و مثال معروف کیسه سیب زمینی را پیش می کشند، در حالی که اندکی توجه و دقت نشان میدهد که وی به دو وجه موقعیت دهقانان توجه دارد « ... تا آنجا که ملیون ها خانواده دهقانی در شرایط اقتصادی بسر می برند که آنها را از یکدیگر جدای سازد و نوع زندگی، منافع و فرهنگ آنان را با منافع و فرهنگ دیگر طبقات جامعه در تضاد میگذارد، میتوان آنها را یک طبقه واحد دانست. اما این خانواده ها - از آنجا که بین دهقانان خرده مالک فقط پروسه عملی وجود دارد و از آنجا که شباهت منافع آنان موجب هیچگونه اشتراکی، هیچگونه ارتباط ملی یا سازمان سیاسی در بین آنان نیست، طبقه محسوب نمی شوند. آنان قادر نیستند خود نماینده خویش باشند، دیگری باید نمایندگی آنان را به عهده گیرد.» (هیجدم برومر لویی بناپارت- صفحه 167- ترجمه باقر پرهام) ولویی بناپارت را نماینده این طبقه

میداند: «...با این همه این قدرت پا در هوا نیست. بناپارت نماینده این طبقه کاملا مشخص است که حتی می توان گفت پرلایه ترین طبقات فرانسه: طبقه دهقان.» (همان منبع صفحه- 166)

در این نقل قول ما به روشنی توجه مارکس به دو وجه طبقه یعنی وجه عینی (ابژکتیو) و وجه ذهنی (سوبژکتیو) آنرا می بینیم. یعنی موقعیتی که از طرفی دهقانان را بطور عینی و واقعی بمثابه ی یک طبقه در تضاد با طبقه دیگر قرار میدهد و از طرف دیگر موقعیت ذهنی آنان که ناتوان از سازمان یابی و استقلال مبارزاتی اند را در نظر دارد. اگر بنا بر یک جانبه نگری باشد، به نوعی همان مثال کیسه سیب زمینی را در رابطه با کارگران هم در گفته های وی، میتوان پیدا کرد، زیرا که مارکس آنان را در مرحله ای «توده پراکنده و از هم پاشیده» و حتی در خدمت طبقه بورژوازی، خوانده است (!؟) به این نفل قول طولانی توجه کنید:

«پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می گذرد. مبارزه او علیه بورژوازی، با موجودیت اش آغاز می شود. در ابتدا کارگران منفرد، بعد کارگران یک کارخانه و سپس کارگران یک شاخه حرفه ای در یک محل، علیه سرمایه داری که مستقیما استثمارش میکند، مبارزه می کنند.» وی ضمن برشمردن برخی واکنش های آنان نظیر: ابزار شکنی، آتش زدن کارخانه، وحسرت موقعیت از دست رفته ی قرون وسطایی، می افزاید که: «در این مرحله کارگران، توده پراکنده در سراسر کشور و از هم پاشیده در نتیجه رقابت را تشکیل می دهند. همگرایی توده ای کارگران هنوز نه محصول وحدت درونی خودشان بلکه محصول اتحاد بورژوازی است که برای دست یابی به هدف های سیاسی خودش باید همه پرولتر ها را به حرکت در آورد و تا مدتی هم توانایی این کار را دارد. در این مرحله پرولتر ها نه با دشمن خود بلکه با دشمنان دشمن خود مبارزه می کنند...» و در ادامه با اشاره به رشد صنایع و رشد درونی خود پرولتاریا، می گوید: «در گیری های منفرد با سرمایه داران منفرد، هرچه بیشتر خصلت درگیری های دو طبقه را بخود می گیرد. چنین است که کارگران شروع می کنند ائتلاف هایی (اتحادیه ها - انگلس) را علیه سرمایه داران بوجود آورند و در دفاع از مزد کارشان متحدان عمل کنند. آنان خود انجمن های دائمی تأسیس می کنند تا درخیزش های احتمالی توشه و آذوقه ای داشته باشند.» (مانیفست کمونیست- فصل بورژواها و پرولتر ها - صفحات 17 و 18 و 19 - ترجمه شهاب برهان)

از این گفته ها بخوبی آشکاراست که مارکس با بررسی موقعیت مشخص اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر و روند رشد آنان در مراحل مختلف حیات اجتماعی، بردوجنبه عینی و ذهنی توجه دارد. وی این دو وجه را از هم جدانمی بیند بلکه به شرایط رشد طبقه و به مراحل درخود و برای خود طبقه

کارگر، به چگونگی رشد و دگرگونی شرایط مبارزاتی شان می پردازد و مجاز نیستیم که فرضاً با برجسته کردن ویژگی های مرحله اولیه طبقه کارگر، آنان را طبقه ندانیم. اینکه طبقه کارگر وضعیت خود را چگونه ارزیابی می کند و یا آگاهی شان نسبت به تفکر جمعی، تجربه جمعی، چگونگی حرکت جمعی و کنش اجتماعی، چگونه است موقعیت وی را از جنبه عینی فراتر می برد و جایگاه، نقش و اهمیت آگاهی طبقاتی (ایدئولوژی) و کنش سیاسی اش را برجسته میسازد. برخی به اشتباه آگاهی طبقاتی و کنش سیاسی راملاک وجود یاعدم وجود طبقه در نظر می گیرند و یا حتی واقعیت وجودی طبقه را تنها به امر مبارزه طبقه گره می زنند و به نوعی به انکار طبقه میرسند و می گویند که: اگر طبقه مبارزه نکند، پس وجود ندارد. چگونه می توان وجود و یاعدم وجود طبقه را فقط به کنش سیاسی آن منوط دانست؟ اگر چنین فرض شود در آن صورت، بعد عینی، یعنی موقعیت آن در روابط تولیدی، عملکرد اقتصادی یا اجتماعی آن چه میشود؟ در واقع پرسی راه نیست، اگر گفته شود که وجوه عینی و ذهنی طبقه به مانند شروط لازم و کافی عملکرد دارند و همدیگر را تکمیل میکنند. مارکس وجود جنبه عینی را لازم ولی کافی نمیداند، کفایت آن آگاهی و کنش طبقاتی است و تأکید وی بر تجربه مشترک طبقه، مبارزه طبقاتی، و تشکل یابی طبقه، بیانگر توضیح رشد و تکامل طبقه در مراحل مختلف (در مراحل در خود و برای خود) است.

بطور کلی می توان نتیجه گرفت که در دیدگاه مارکس دو وجه عینی (اقتصادی) و ذهنی (آگاهی طبقاتی) و کنش سیاسی منتج از آن برای طبقه در یک پروسه رشد و مراحل مختلف، در یک فرماسیون اقتصادی - اجتماعی معین، مطرح و تفکیک نا پذیرند، عدم توجه توأمان به این دو وجه، ندیدن پیوستگی و ناپیوستگی آنان، و تکیه و تأکید یک جانبه بر یکی از وجوه، موجب لغزش و انحراف می گردد.

بعضی حتی با نگاهی تک بُعدی و درکی سطحی، مارکس را متهم می کند که تنها میزان درآمد (بخشی از وجه اقتصادی یا سهم بری) را معیار تعریف طبقه میدانند و این برداشت غلط، احتمالاً از نقد مارکس از نظرات اقتصاد دانان کلاسیک در جلد سوم کاپیتال زیر عنوان (درآمد و سرچشمه های آن) پدیدار شده است. در این نقد ذکر شده مارکس بطور مشخص، و به نحوی بنیانی نشان میدهد که تثلیث یاهمان سه گانگی نظرات آدام اسمیت و ریکاردو که منشاء مزد، سود و رانت را جداگانه و از سه منبع کار، سرمایه و زمین در نظر می گرفتند، را رد می کند و نادرست میدانند و می گوید: در واقع این کار است که با تحقق ارزش اضافی اجتماعی خود را در اشکال مزد، سود و رانت بیان می کند. اگر به نقل قول زیرین از منبع مذکور توجه شود، آنگاه مسئله بیشتر روشن می شود: « این سه جزء ارزشی از کل

ارزش ایجاد شده در سال و کل محصول تولید شده در سال مطابق با آن - چون ما موقتاً از انباشت چشم پوشی می کنیم - می توانند توسط صاحبان شان هر ساله به مصرف برسند بدون اینکه منبع بازتولید شان تهی گردد، آنها همانند میوه هایی می مانند از درختی، یا بهتر بگوئیم از سه درخت ابدی، که هر ساله به مصرف می رسند؛ آنها درآمدهای سالانه سه طبقه را تشکیل می دهند: سرمایه داران، زمینداران و کارگران، درآمدهایی که سرمایه دار فعال در مقام کسی که کار اضافه را مستقیماً بیرون می کشد و یا عموماً کار را بکار میگیرد، توزیع می کند.» (جلد سوم کاپیتال - فصل 48 - درآمد و منشاء آن - ترجمه ف. فرخی) در اینجا آشکارا وی از درآمد های این سه طبقه صحبت میکند و نشان می دهد که منبع شان از یک سرچشمه است و نه اینکه درآمد را معیاری برای تعریف طبقه بداند.

مارکس در آخرین فصل جلد سوم سرمایه زیر عنوان "طبقات" به طور مشخص به موضوع درآمد اشاره می کند. وی ضمن طرح این سؤال که طبقه از چه تشکیل شده است؟ به صراحت، میزان درآمد را برای تعریف طبقه کافی نمی داند. توجه کنید: « نخستین پرسشی که باید به آن پاسخ داده شود این است که :

طبقه از چه تشکیل شده است؟ و این خود وابسته به سؤال دیگری است : چه عاملی کارگران، سرمایه داران و زمین داران را به سه طبقه اجتماعی اصلی برمی کشد؟ در نگاه نخست ویژگی درآمد و منبع درآمد. اینان سه گروه بزرگ اجتماعی اند که اعضاء آنها، اشخاصی که آنها را تشکیل می دهند، از دستمزد، سود و اجاره زمین، از تحقق فروش نیروی کار شان، سرمایه شان و رانت زمین شان، زندگی می کنند. از این دیدگاه، برای مثال، پزشکان و کارمندان همچنین دو طبقه را تشکیل می دهند، زیرا به دو گروه اجتماعی متفاوت تعلق دارند، که اعضای هر کدام در آمد خود را از منبع واحدی دریافت می کنند».

نیاز به تأکید ندارد و بوضوح آشکار است که در این گفته، تأکید بر منشاء درآمد و همچنین تعلق داشتن به گروه اجتماعی خاص و متفاوت را می بینیم و برداشت، معیار درآمد برای تعریف طبقه نادرست است.

دیدگاه کلی مارکس را این گفته بهتر نشان می دهد : « پروسه تولید اجتماعی بخشاً پروسه ایست که شرایط مادی موجودیت زندگی انسانی را فراهم می آورد و بخشاً پروسه ایست که تحت مناسبات تولیدی تاریخی اقتصادی مشخصی رخ می دهد، و خود این مناسبات تولیدی را و لذا همچنین حاملان این پروسه را، شرایط مادی موجودیت شان و روابط متقابل شان را، یعنی صورت

بندی اجتماعی- اقتصادی معین شان را تولید و بازتولید می کند» (جلد سوم کاپیتال - فصل 48 - درآمد و منشاء آن - ترجمه ف. فرخی)

می بینیم که وی در این گفته پروسه تولید اجتماعی را به دو پروسه یا دو وجه تفکیک می کند: پروسه ای که "شرایط مادی زندگی انسانی" یعنی تولیدات برای زندگی را فراهم می آورد یعنی وجه تولید مادی، و پروسه ای که "تحت مناسبات تولیدی تاریخی - اقتصادی مشخص" رخ می دهد که خود این "مناسبات تولیدی" و "حاملان این پروسه، شرایط مادی موجودیت شان و روابط متقابل شان" را تولید و باز تولید می کند یعنی وجه روابط اجتماعی. یعنی از نظر وی طبقات (حاملان پروسه) و شرایط مادی موجودیت شان، و روابط متقابل شان، در بستر فرایند تولید در یک فرمسیون مشخص و در طی یک پروسه روابط اجتماعی، صورت بندی می شوند.

برخی حتی پارا فراتر گذاشته و مدعی اند که مارکس تئوری طبقه یا انقلاب ندارد. این دیگر از کشفیات شیخ گونه است. به اشاره باید گفت: این درست است که مارکس به طور مستقل، مجزا و با عناوین تفکیک شده (باستثناء یک صفحه در فصل نا تمام و پایانی جلد سوم کاپیتال با عنوان طبقات) با عناوین طبقه یا انقلاب، نوشته ای ندارد ولی اندکی توجه و پیگیری در سرتاسر آثار سترگ اش مانند: مانیفست - کمونیست، کاپیتال، گروندریسه و هیجدهم برومر و غیره، گفته ها و جستارهایش در رابطه با طبقات، و موقعیت آنان و یا ضرورت انقلاب موج میزند. برای نمونه در مانیفست نوشته اند که:

«تصویری که از مراحل عمومی رشد پرولتاریا ارائه دادیم، جنگ داخلی کم یا بیش نهان در جامعه موجود را تا به آن نقطه ای دنبال کرده ایم که به یک انقلاب آشکار تبدیل میشود و پرولتاریا از طریق سرنگون کردن بورژوازی حاکمیت خود را برپای می کند.» [مانیفست کمونیست - فصل بورژواها و پرولترها - صفحه 22 - ترجمه شهاب برهان] بعلاوه وی در موارد متعدد از طبقات انقلابی و دگرگون ساز و طبقات ارتجاعی مدافع مالکیت خصوصی یاد می کند و به نظر میرسد که نیازی به توضیح بیشتر نباشد.

- ب - طبقه از نظر لنین :

ولادیمیر ایلیچ لنین در مقاله: «زندگی نامه مختصر مارکس و شرح مارکسیسم» که در 1918 نگاشته است، در بخشی تحت عنوان (مبارزه طبقاتی) با تکیه بر برداشت اش از مانیفست و ضمن نقل قسمت های بلندی از آن در مقاله خود وجود طبقات در همه دوره های تاریخی را تأیید کرده است.

وی توضیحاتی پیرامون روش تحلیلی مارکس و اینکه کلید فهم همه کشمکش های اجتماعی و

سیاسی درک مبارزه طبقاتی است، ارائه میکند و مفهوم «طبقه» را در اثر «ابتکار بزرگ» در بخش شنبه های کمونیستی توضیح داده است. وی به بیان مواردی از وجوه عینی و اجتماعی گروه بندی های جامعه در یک فرماسیون معین می پردازد که عمدتاً ملاک چپ ها و یا مارکسیست - لنینیست ها قرار گرفته است. گفته وی چنین است:

«طبقه گروههای بزرگی از مردم اند که بلحاظ جایگاهی که درون نظام تاریخی تعیین شده تولید اجتماعی اشغال می کنند، به لحاظ رابطه شان (که در اکثر موارد قانون آثراتثبیت و تعریف کرده است) با وسایل تولید، به لحاظ نقشی که در سازمان اجتماعی کار ایفا می کنند و نتیجتاً به لحاظ ابعادی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند و شیوه کسب آن، از یکدیگر متمایز می شوند» (به نقل از: اندیشه انقلابی مارکس- نوشته گالینیکوس - ترجمه پرویز بابایی ص 146).

بر اساس تعریف لنین، می توان علائم مشخصه طبقه را به ترتیب زیر تعیین کرد: جایگاه در نظام تاریخی تولید اجتماعی؛ رابطه با وسایل تولید؛ نقش در سازمان اجتماعی کار؛ طرق دریافت سهم از ثروتهای اجتماعی؛ و میزان دریافت سهم از ثروت های اجتماعی. اینها، همه علائم مشخصه جامع و مبسوط همه طبقات در وجه اقتصادی و اجتماعی هستند یعنی ، بطور کلی بیانگر وجه عینی (ابژکتیو) طبقه اند و دستکم در این تعریف نقل شده و رایج ، وجه ذهنی (سوبژکتیو) یا همان نقش آگاهی طبقاتی و کنش سیاسی طبقه مغفول مانده است ، البته باید توجه داشت که این غفلت را نباید به دیدگاه لنین نسبت داد زیرا که وی بمثابه معمار بزرگ انقلاب بلشویکی 1917 روسیه در طی پروسه مبارزاتی اش به نقش آگاهی طبقاتی و کنش سیاسی توجه خاص داشته است و بویژه با نوشتن کتاب « چه باید کرد» و تأکید بر نقش سازمان انقلابی حرفه ای و بردن آگاهی سوسیالیستی به میان طبقه کارگر، دیدگاهش نمایان و خدشه ناپذیر است، منظور ما توجه یک جانبه و برداشت نادرست از این گفته و رایج شدن درک تک بُعدی از آن در بخش بزرگی از جنبش کمونیستی است. وگرنه در دیدگاه لنین همانند دیدگاه مارکس وجوه عینی و ذهنی طبقه توأمان و مکمل هم اند. و در تعریف طبقه از هر دو اندیشمند میتوان برداشتی مشابه و همگون، مبنی بر توجه به ابعاد اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در طبقه را دریافت کرد.

از نظر نیکوس پولانزاس، مارکسیست یونانی نیز طبقات نه فقط با موقعیت شان در ارتباط با وسایل تولید با دیگر طبقات، بلکه براساس جایگاه شان در ارتباط با «دستگاه های سیاسی و ایدئولوژیک»

نیز تعریف می شوند، از نظر وی وجه اقتصادی تعیین کننده است و وجوه سیاسی و ایدئولوژیک

نقش مکمل دارند.

به نظر می رسد که می توان بروشنی دریافت که وجه اقتصادی، بیانگر موقعیت وجودی و جایگاه طبقه و وجه سیاسی، نمایشگر مبارزه طبقاتی (در مراحل در خود و برای خود) و وجه ایدئولوژیک (آگاهی) - که نه تنها از واقعیت (فرمسیون اقتصادی - اجتماعی) برخاسته بلکه بوسیله حاملان خود، در واقعیت دخالت کرده و بر آن تاثیر می گذارد و عاملی است که نقش مثبت و منفی در مبارزه طبقاتی دارد - بیانگر وضعیت طبقاتی در مبارزات سیاسی - اجتماعی است.

-فشرده ای از مفهوم طبقه:

- تمامی تاریخ مدون عبارت از تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. مبارزه میان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان، طبقات حاکم و محکوم در مدارج مختلف تکامل اجتماعی.
- مارکس: «وجود طبقات بستگی دارد به مراحل خاص تکامل تولید».
- مارکس وجود طبقات و تقسیم بندی آنها را، براساس فرایند تولید در یک فرمسیون تاریخی مشخص، (مالکیت ابزار تولید)، چگونگی تحقق تولید و تصاحب مازاد تولید، مناسبات و روابط اجتماعی، روابط و تضاد های متقابل شان، بررسی می کند.
- در دوره های مختلف تاریخی و در جوامع گوناگون، گروه بندی های مشخصی باوجه اشتراک اساسی و پایدار و با تعینات متفاوت پدید می آیند، که طبقات رami سازند که شیوه زندگی، منافع، هم سرنوشتی و فرهنگ آنان در تضاد با هم قرار دارند.
- طبقه یک رابطه اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر استثمار است که بر پایه مالکیت نا متقارن و نا برابر ابزار تولید قرار دارد.
- طبقات در یک روند تاریخی شکل گرفته، رشد کرده، تکامل یافته، از مراحل مختلف رشد می گذرند و دگرگون می شوند، و وجوه عینی و ذهنی (منافع و فرهنگ) شان در پیوستگی با هم و تفکیک ناپذیرند.
- مارکس می گوید: «مبارزه طبقاتی، مبارزه سیاسی است». و از نظر وی تجربه مشترک طبقه در مبارزه طبقاتی، تشکل یابی و آگاهی آن، بیانگر رشد و تکامل طبقه در مراحل مختلف است که با مراحل در خود و برای خود متمایز می شوند.

طبقه به مفهوم در خود (با جایگاه عینی مشخص در یک نظام با مناسبات نابرابر اجتماعی)، هنوز آگاهی و کنش سیاسی اش کامل نیست و شکل طبقه اقتصادی - اجتماعی را دارند ولی طبقه به مفهوم برای خود (آگاه از وضعیت عینی خود و با سازمان جمعی و عمل بر آن اساس) آگاهی و کنش سیاسی اش بروز یافته و آشکار می گردد و شکل طبقه سیاسی- اجتماعی را به خود می گیرد.

- در دیدگاه مارکس و لنین میتوان برداشتی مشابه و همگون، مبنی بر وجود و عملکرد ابعاد سه وجهی اقتصادی (ساختاری)، سیاسی (مبارزه طبقاتی) و ایدئولوژیک (آگاهی) در طبقه، را دریافت کرد که در پیوستگی با هم هستند و در اشکال مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری، همراه با رشد طبقه، بروز می یابند. بطور کلی، قدرت اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک طبقه از هم جدایی ناپذیرند.

- طبقات با شرایط زندگی و موجودیت مادی شان در جامعه و جایگاه ویژه ای که در نظام مشخص اقتصادی- اجتماعی دارند، جهان بینی مختص خود را در یک پروسه تولید می کنند.

. بنا به گفته مارکس:

«... شکل های متفاوت مالکیت، با شرایط اجتماعی هستی خود پایه ای است که روبنای کاملی از احساس ها، پندارها، شیوه های اندیشه و نگرش به زندگی با تفاوت ها و شکل های ویژه خویش، بر اساس آن پایه می گیرد. تمامی طبقه بر پایه شرایط مادی زندگی خویش و روابط اجتماعی متناسب با آن، در پدید آوردن این روبنا و شکل دادن به آن سهیم است»

- بدیهی است که ایدئولوژی طبقات یا همان آگاهی (اعتقادات نظام مندی که از جامعه دارند) به مثابه پدیده ای عینی در مبارزه طبقاتی نقش مثبت و منفی ایفا می کنند. بطور مثال تقسیم بندی پروسه رشد آگاهی طبقه کارگزار- ایستخوان مزاروش- مارکسیست مجارستانی، مبنی بر مراحل آگاهی گروهی، آگاهی صنفی (تردیونیونی) و آگاهی تاریخی - طبقاتی، قابل توجه است.

- در ارزیابی ها، تحلیل ها و تفکیک طبقات، وجه اقتصادی (ساختاری) تعیین کننده و وجوه سیاسی و ایدئولوژیک مکمل اند.

- یک نمونه تحلیلی:

رفیق امیر پرویز پویان در اثر درخشان و پربارش، «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء» نمونه ای کامل و بهم پیوسته از تحلیل وضعیت طبقه کارگر در مقطع سال های 49-50 را بدست می دهد.

به این فرازهای انتخاب شده از نوشته مذکور توجه کنید:

1- «در کارخانه‌ها، هر جا که عرصه فروش نیروی کار است، چه دولتی و چه خصوصی، بهره‌کشی به بیش‌رمانه‌ترین شکل خود جریان دارد. کارگران عملاً از هر گونه تامین اجتماعی بی‌بهره‌اند، نیروی کارشان درست همانقدر خریده می‌شود که برای حفظ کمیت مناسبی برای حجم مورد نیاز تولید لازم است».

یعنی با تاکید بر فروش نیروی کار و استثمار، بعد اقتصادی و ساختاری طبقه کارگر را مد نظر دارد.
2- «چگونه می‌توان با ضعف مطلق در برابر نیروئی مطلق در اندیشه رهائی بود؟ دقیقاً همین محاسبه است که بی‌علاقه گی، حتی گاه تمسخرشان را نسبت به مباحث سیاسی، بعنوان عکس‌العملی منفی نسبت به ناتوانی شان سبب می‌گردد».

«سلطه مطلق دشمن که بازتاب خود را در ذهن کارگران به صورت ناتوانی مطلق آنان برای تغییر نظم مستقر پیدا می‌کند، تاثیر بی‌واسطه اش تسلیم کارگران به فرهنگ دشمن است. پس وحشت و خفقان که تجسم قدرت دشمن است در تمکین پرولتاریا به فرهنگ مسلط نقش علت را ایفا می‌کند. هر چند آنچه در اینجا معلول است، بیدرنگ پس از پیدایش خود به علت نوینی برای احتراز پرولتاریا از مبارزه انقلابی تبدیل می‌شود». آشکار است که در همین فراز به تحلیل وضعیت سیاسی طبقه اشاره دارد.

3- «تجربه ما نشان می‌دهد که کارگران، حتی کارگران جوان، با همه نارضائی خویش از وضعی که در آن به سر می‌برند، رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی از خود نشان نمی‌دهند. علت‌های این امر را می‌توانیم پیدا کنیم: فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا به پذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین یابند. به ویژه کارگران جوان، حتی ساعات محدود بیکاری و اندوخته‌های حقیر خود را صرف تفریحات مبتذل خرده‌بورژوائی می‌کنند، غالب آنها خصائل لومپنی پیدا کرده‌اند. هنگام کار اگر مجال گفتگو داشته باشند، می‌کوشند تا با مکالمات مبتذل ساعات کار را کوتاه سازند. گروه کتابخوان کارگران، مشتری منحط‌ترین و کثیف‌ترین آثار ارتجاعی معاصر هستند». در قطعه نقل شده، سطح آگاهی و کارکرد ذهنی طبقه کارگر را بررسی می‌کند.

در بهم پیوستگی فرازهای نقل شده، بهم پیوستگی ابعاد سه گانه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در یک تحلیل درخشان از وضعیت طبقه کارگر در مقطع سال‌های 50-49 را مشاهده می‌کنیم.

- طبقات در جامعه سرمایه داری ایران :

تا کنون به وجود طبقات و وجوه مختصات آنان در ادوار تاریخی بطور کلی پرداخته شد و اکنون به مختصات طبقات در جامعه سرمایه داری بطور مشخص می پردازیم.

برای کامل تر شدن بحث و در دست داشتن معیاری علمی و اصولی بمنظور تفکیک طبقات در جامعه سرمایه داری ایران، می توان از مقاله ارزشمند و خواندنی آقایان علیرضا خیرالهی و میلاد عمرانی بنام: " تأملاتی در باره طبقات - مطالعه ی وضعیت ساختاری طبقات در ایران معاصر (1396 - 1335) " بهره گرفت. لینک مقاله در سایت " نقد سیاسی":

<https://naghd.com/2019/05/30/%d8%aa%d8%a3%d9%85%d9%84%d8%a7%d8%aa%db%8c-%d8%af%d8%b1%d8%a8%d8%a7%d8%b1%d9%87%e2%80%8c%db%8c-%d8%b7>

ایشان در مورد روش تحلیلی خود متذکر می شوند که: «این مقاله عمدتاً در سطح ساختاری، وجه "در خود" و بالقوه ی طبقه را مد نظر قرار داده است؛ به همین دلیل تحلیل به سطح سیاسی ارتقاء نمی یابد و طبعاً وجه بالفعل و "برای خود" طبقه ی کارگر را پوشش نمی دهد..... به هر حال باید تأکید کرد که طبقه مفهوم صرفاً ساختاری نیست و تنها با اضافه شدن مختصات سیاسی و عنصر آگاهی و مبارزه ی طبقاتی معنایی مَحْصَل و تاریخ ساز می یابد».

آنان " معیار های رایج تفکیک طبقات" را برمی شمارند و می نویسند: «در دهه های گذشته معیار های بسیار متنوعی برای تفکیک طبقات اجتماعی در نظر گرفته شده است: «آگاهی»، «گرایشات سیاسی»، «میزان «قدرت» و جایابی افراد در «گروه های منزلتی»، «کارکرد» آن ها در فرایند تولید، «اقتدار سازمانی»، «کنترل»، «سلطه»، «میزان درآمد» یا «ثروت»، «وجود رابطه ی مزدبگیری» یا «نظارت» بر فرایند کار و ابزار تولید (دسترسی به «دارایی های مهارتی و سازمانی») یا ترکیبی از این معیارها، اصلی ترین موارد قابل ذکر به شمار می آیند».

و به دلیل آنکه این معیار ها دست به ریشه ها نمی برند آنها را به نقد می کشند و متذکر می شوند که: این گونه معیارها «نمی توانند دقیق ترین ملاک های ممکن برای تفکیک طبقات باشند؛ در واقع این معیارها به آشکال پدیداری و علت های ثانوی مسئله ی تفکیک طبقات مربوط اند و نه به هسته ی مرکزی و منطق درونی آن». و می افزایند که «برای تفکیک علمی و حقیقی طبقات به معیاری، اولاً ساختاری (و نه سیاسی یا کارکردی)، ثانیاً عینی (و نه ذهنی) و ثالثاً منطقی (و نه صوری) نیاز داریم. این معیار مطابق با اصول نقد اقتصاد سیاسی کلاسیک نمی تواند چیزی غیر از مالکیت سرمایه دارانه ی ابزار تولید و گردش (یا به تعبیر مارکس و انگلس: «مالکیت بورژوازی خصوصی مدرن») و وجود رابطه ی

«استثمار» ی حاصل از آن باشد. البته اصل قرار دادن این معیار به آن معنا نیست که افتراقات سیاسی- کارکردی یا آگاهی افراد نباید در مسئله‌ی تفکیک طبقات لحاظ شود».

آنان برای دست یابی به معیاری کلاسیک و اصولی، به گفته زیرین ارجاع می دهند:

« تأکید بر "رابطه‌ای" و "اجتماعی" بودن سرمایه واصل بودن "خلق و تحقق ارزش از خلال کار انسانی" در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، لازمه‌ی هر نوع تحلیل تاریخی و پویا است.

اگر کلیت نظام سرمایه‌داری را به سه سپهر انتزاعی تولید (مراکز تولیدی)، مبادله (بازارها) و سیاست (دولت) تقسیم کنیم، وظیفه‌ی تولید و گردش سرمایه بر عهده‌ی دو سپهر اول و وظیفه‌ی حراست از این دو سپهر و مشروعیت بخشی به کلیت رابطه‌ی اجتماعی سرمایه بر عهده‌ی دولت است. این سه سپهر در کل وظیفه‌ی تولید و بازتولید سرمایه را بر عهده دارند که البته همان‌طور که بارها تأکید کرده‌ایم در واقعیت، امری واحد و غیرقابل تفکیک را شکل می‌دهند».

سپس ایشان متذکر می شوند که: « همان‌گونه که سرمایه مفهومی رابطه‌ای است باید در نظر داشت که مفهوم "طبقه" نیز چون بر بنیاد رابطه‌ی استثمار بین کارگر و سرمایه‌دار قرار دارد، مقوله‌ای رابطه‌ای و اجتماعی است».

آنان همچنین خاطر نشان می سازند که: «تفکیک کار پدی و کارفکری در سطح ساختاری اشتباه بسیار بزرگی است که در سطح سیاسی عوارض خطرناکی در پی دارد». و نیز ملاک قرار دادن کار مولد و نامولد، به عنوان معیار تفکیک کارگران را موجب سوء تفاهم و اشتباه دانسته و نتیجه می گیرند که :

« بنابراین اشتباه است اگر محتوای استثمار (به عنوان معیار تفکیک طبقات) را صرفاً تصاحب ارزش اضافی خلق‌شده توسط کارگران مولد فرض کنیم. **محتوای واقعی** استثمار تصاحب کار اضافی کارگران (اعم از مولد یا نامولد) است و بر همین مینا باید به جای ملاک قرار دادن کار مولد و نامولد، رابطه‌ی استثمار حاصل از مالکیت نامتقارن ابزار تولید و گردش را ملاک تفکیک طبقات در نظر بگیریم».

برپایه این مقدمات و مفروضات است که آنان ضمن ارائه شمایی از طبقات اصلی جامعه سرمایه داری ایران، به تحلیل ساختاری آنها دست می زنند. در ادامه فشرده ای از این صورت بندی همراه با آمار هایی از سال های (1390 - 1335) نقل می شود:

طبقه‌ی کارگر : « کسانی که مالکیت سرمایه‌دارانه بر ابزار تولید (یا گردش) ندارند و به همین خاطر استثمار می‌شوند؛ یعنی از آنجایی که چیزی غیر از نیروی کار خود برای عرضه به بازار ندارند، مجبور به انجام کار اضافی برای تولید و تحقق ارزش یا حراست از رابطه‌ی اجتماعی سرمایه می‌شوند».

« جمعیت کارگران شاغل بالای ده سال به صورت مطلق از 2 میلیون و 700 هزار نفر در سال 1335 به بیش از 12 میلیون نفر در سال 1390 رسیده است. به صورت نسبی نیز طبقه‌ی کارگر از 46 درصد به 50 درصد جمعیت فعال گسترش یافته است».

طبقه‌ی سرمایه‌دار: « کسانی که مالکیت سرمایه‌دارانه بر ابزار تولید (یا گردش) دارند و استثمار می‌کنند؛ یعنی کار اضافی دیگران را برای تولید و تحقق ارزش تصاحب می‌کنند».

« جمعیت سرمایه‌داران طبق داده‌های حاصل از نتایج سرشماری‌های عمومی مابین سال‌های 1335 تا 1390 به صورت مطلق از 68 هزار نفر به 768 هزار نفر افزایش یافته است و به صورت نسبی از 1 درصد به 3 درصد کل جمعیت فعال رسیده است».

لایه های میانی : (نویسندگان مقاله مذکور از ترم **ناطبقه‌ی میانی** استفاده کرده اند). « کسانی که نه کارگر هستند

و نه سرمایه‌دار و به همین دلیل موقعیت‌های طبقاتی نامتجانس میانه‌ی جوامع سرمایه‌داری را شکل می‌دهند. «یعنی لایه‌هایی از موقعیت‌های مالکیتی، ساختاری و استثماری متفاوت است که بهیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را دارای منافع و سرنوشت مشترک تصور کرد».

این لایه‌های میانی شامل دو بخش عمده است :

« طبق داده‌های حاصل از نتایج سرشماری‌های عمومی اندازه‌ی لایه‌های میانی از 51 درصد جمعیت در سال 1335 به 42 درصد جمعیت در سال 1390 کاهش یافته است».

یک- لایه‌های در حال گذار : کسانی که مالکیت غیرسرمایه‌دارانه بر ابزار تولید (یا گردش) دارند؛ تحت فشار مالکیت بورژوازی در حال زوال‌اند و به همین خاطر ممکن است در معرض استثمار قرار

داشته باشند». (مالکیت خرده بورژوازی) شامل: کشاورزان خرده مالک، فروشندگان خرد، کارکنان مستقل صنعتی و خدماتی).

« لایه های در حال گذار در سال 1335، 49 درصد جمعیت فعال را شامل می شدند اما در سال 1390 تنها 33 درصد جمعیت فعال را شکل می دهند. در این جا خصلت ذاتی و گذرای این لایه ها به شکل بسیار واضح تری برای ما روشن می شود.»

دو- لایه ها یا طبقه‌ی به اصطلاح «متوسط»: « کسانی که مالکیت سرمایه دارانه ندارند؛ اما به صورت مستقل یا تحت استخدام دولت و سرمایه داران، نه تنها استثمار نمی شوند، بلکه ممکن است به صورت غیرمستقیم دیگران را استثمار کنند». شامل: متخصصان و مدیران ارشد، (چه مستقل و چه مزد بگیر بخش های عمومی و خصوصی)، قانون گذاران، سیاست مداران، کارمندان عالی رتبه و نظامیان رده بالا.

« طبقه‌ی "به اصطلاح متوسط"، به صورت استثنایی تنها بخشی از لایه‌ی های میانی است که در سال های مورد بحث رشد کرده است. البته به نظر می رسد که این رشد از میانه‌ی دهه‌ی هفتاد گرایش به تثبیت پیدا کرده است. در داده‌های حاصل از نتایج سرشماری‌ها، بزرگی این طبقه از 2 درصد جمعیت فعال در سال 1335 به 9 درصد در سال 1375 می رسد و تا سال 90 در همین حدود باقی می ماند.»

« به نظر می رسد تحولات ساختاری طبقات در دهه‌ی 90 شمسی را باید با در نظر گرفتن کاهش نرخ رشد اقتصادی در اثر اعمال تحریم‌های بین‌المللی درک کرد.»

آنان یاد آور می شوند که: « بدیهی است که بحث صرفاً ساختاری درباره‌ی طبقات نمی تواند پاسخگوی تحولات، پیشرفت‌ها، واپس روی‌ها و جهش‌های اقتصادی- سیاسی طبقه‌ی کارگر در ادوار مختلف باشد.» و یا: « بحث ساختاری صرفاً شرط لازم تحلیل طبقاتی است؛ شرط کافی بحث سیاسی- ایدئولوژیک در مورد طبقات است.»

مطالعه متن کامل مقاله مذکور به علاقه مندان این بحث توصیه می شود.

نکاتی پیرامون جنبش زن، زندگی، آزادی

قتل حکومتی مهسا (ژینا) امینی (25 شهریور 1401) در مقرّ گشت ارشاد در تهران، جرّقه ای شد برانبار باروت انباشته شده از ستم جنسیتی، قومی و دیگر ستم های اجتماعی - سیاسی جامعه که در بیش از 100 روز جنبشی فعال و اعتراضی را رقم زد. جنبشی که بمثابه زلزله ای ارکان رژیم ج.ا را به لرزه درآورد. شعار زن، ژیان، نازادی (زن، زندگی، آزادی) که در آرامستان آجی در شهر سقز طنین انداز شد، انعکاس و تداوم عملی اش را در مبارزات مردم کردستان باز یافت و موج وار به شهر های کوچک و بزرگ سراسر ایران (در بیش از 160 شهر) با تظاهرات و اعتراضات خیابانی در شکل جنگ و گریز در بیش از 1200 مورد گسترش یافت. این جنبش با بیش از 500 تن کشته که زیاد تر از 60 تن آنان نوجوانان زیر 18 سال بودند، و از دست دادن چشم ده ها تن با گلوله ساچمه ای تداوم یافت. جنبش زن، زندگی، آزادی که بمثابه زلزله ای آغاز گشته بود، متأسفانه بدلیل سرکوب بیرحمانه رژیم، عدم حمایت بخش وسیعی از مردم و عدم پیوند با دیگر جنبش های موجود، در اشکال، وضعیت و کیفیت آغازین سه ماهه خود پیش نرفت، امکان گسترش و ارتقاء به سطح بالاتر را نیافت ولی پس لرزه های آن در اشکال شعار نویسی، شعار های شبانه، آتش زدن بنرهای تبلیغاتی حکومتی و برگزاری مراسم گرامی داشت جان باختگان در هفتم و چهلم و یا جشن تولد آنان تا مدت ها ادامه داشت، و هنوز هم مقاومت و نافرمانی مدنی فردی و یا چند نفره در موارد و اشکال گوناگون ادامه دارد. البته تلاش های مبارزاتی و اعتصابات مردم کردستان و تظاهرات بعد از نماز جمعه های مداوم زاهدان موارد برجسته ای اند که در محدوده محلی و پیرامونی باقی ماندند و با سایر نقاط کشور هماهنگ و مرتبط نشدند. با وقفه ای که در پیشرفت جنبش سه ماهه ایجاد شد، فرصتی پدید آمد و ضروری بود که به نکات گرهی و مسائل آن پرداخته شود. البته بسیاری بدین کار دست زده اند، اما جا دارد که باز هم بیشتر و دقیق تر بر روی موارد مطرح، مکث و کار شود. باز اندیشی و بیان درست مسائل گرهی و مفاهیم مرتبط بر پایه پراتیک جنبش امری ضروری و حیاتی است. قبل از هر چیز باید از خود پرسید که جنبش مذکور بر پایه کدامین زمینه ها و بستر شکل گرفته است؟

#- زمینه ها و شرایط جنبش :

جنبش زن، زندگی، آزادی برآیندی از تمامی تضادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. به بیان دیگر، تضاد های جنسیتی، قومی، فقر و فلاکت، بیخانمانی و حاشیه نشینی، سرکوب مداوم چهل و چند ساله، دخالت های مستمر در تمامی ابعاد زندگی شخصی و تجسس ها و اختناق همیشگی، اعمال قوانین ارتجاعی اسلامی و غیره آن زمینه هایی اند که بستر های این جنبش را شکل دادند. بطور کلی جنبش یا عمل اجتماعی بر زمینه تضاد های اقتصادی - اجتماعی با پیوستگی و اتحاد اقشار و طبقات با مبارزه و خواست مشترک آنان شکل گرفته و رخ می نماید. تداوم سرکوب، خشونت مستمر و سیستماتیک همزمان با آغاز به قدرت رسیدن رژیم ج. ا تا کنون، بویژه علیه زنان و اقلیت های قومی، شدید، گسترده و وسیع بوده است. خودی و غیر خودی سازی جامعه، تحمیل «اسلام ناب محمدی» بر تمامی شهروندان، فساد فراگیر و رانت گسترده، نا کارآمدی مزمن در عرصه های مدیریتی و دهها بحران کوچک و بزرگ، عرصه زندگی را بر همه تنگ کرده است که موجب شورش و جنبش اند و بقولی بحران ها، مامای جنبش های اجتماعی اند.

در بستر چنین زمینه ها و شرایطی که اشاره شد، جنبشی سر بر آورد که از همه اقشار و طبقات در آن شرکت داشتند. زنان و مسئله حجاب- بمثابة سمبل سلطه گری و اقتدار رژیم - در مرکز آن قرار گرفت. شرکت فعال زنان و در مواردی با جلوه های رهبری آنان، همراهی مردان، دانشجویان و حتی دانش آموزان، در برخی جوانب جنبش نوینی را شکل دادند، که عموماً نسل جوان 25-15 ساله نیروی اصلی آنرا تشکیل می دادند.

- ویژه گی های جنبش:

برخلاف برخی که خیزش و جنبش را مترادف می انگارند، خیزش حرکتی خود انگیزه، مقطعی، ناگهانی و عکس العملی ناشی از فوران خشم و بدون رهبری است که ناپایدار بوده و سازماندهی و هماهنگی نازلی دارد، در واقع خیزش و شورش مترادف هم اند. جنبش علیرغم آنکه خودانگیزه و عکس العملی است ولی حرکتی است که زمان دار است، یعنی با شروع، اوج و فرود همراه است. با سطحی از سازماندهی، هماهنگی و رهبری ناپایدار، تداوم می یابد. در جنبش شبکه ای از همکنشی شکل می گیرد، هویت جمعی پدید می آید و فرهنگ خود را می آفریند و شعار های خاص خود را بروز می دهد.

جنبش بمثابة عمل اجتماعی (پراتیک اجتماعی) را می توان با عناصر و مختصات (پراتیک) عمل اجتماعی شامل: نیروی عمل، موضوع عمل، هدف عمل و نتیجه عمل، سنجید و به ارزیابی آن نشست.

- نیروی عمل محدود و محصور به زنان و مردان جوان و روشنفکران، با موضوع ضدیت با رژیم بواسطه عملکرد چهل و چهار ساله، با هدف دستیابی به آزادی و دموکراسی همراه با نفی رژیم دیکتاتوری (با شعار های سرنگونی طلبانه)، نتیجه ای بهمرا داشت که نه سرنگونی بلکه آشکار شدن هرچه بیشتر مسئله زنان (مبارزه با تبعیض جنسیتی و ستم چند گانه) و در رأس آن مسئله حجاب بود. بطور مشخص برخی ویژگی های جنبش زن، زندگی، آزادی را به اختصار می توان چنین برشمرد:
- جنبش سه ماهه 1401 متأثر از جنبش های پیشین و در پیوستگی و ادامه با آنها رخ نمود و برترس و ناامیدی غلبه کرد.
 - جنبش زن، زندگی، آزادی جنبش نوین فرهنگی- اجتماعی بود که مضمون آزادی خواهی، دموکراتیک، زندگی نرمال یعنی با کرامت و نرم های انسانی بر پایه حقوق شهروندی و مدرنیته را در خود داشت و مسئله زنان در مرکز آن قرار گرفت.
 - جنبش موسوم به مهسا، مسائل زنان، به ویژه حجاب را برجسته و نقش آنان را نمایان ساخت که با همدلی و همراهی مردان جوان صورت پذیرفت.
 - مبارزات زنان برای کسب حقوق اولیه و برابری با مردان و نفی مردسالاری همواره علیه رژیم ح.ا بصورت فردی و پراکنده و گاهی جمعی و کنشگرانه وجود داشته است ولی با جنبش موسوم به زینا، شکل توده ای و جنبشی بخود گرفت.
 - در جنبش نه تنها هیچگونه شعار مذهبی سر داده نشد بلکه نفی سلطه مذهبی حاکم و سیستم ولایت فقیهی را خواستار بودند و این امر به ویژه در تظاهرات بعد از نماز جمعه های زاهدان با خطابه های مولوی عبدالحمید نیز نمود برجسته ای داشت که تاثیر شایان سیاسی و فرهنگی برجای نهاد.
 - جنبش موسوم به جنبش مهسا، علیرغم مبارزات رادیکال مردم در کردستان و اعتصابات آنان و نماز جمعه های مداوم زاهدان، نتوانست به سطحی بالاتر فراروید و در بعد توده های وسیع تداوم یابد و این مبارزات در سطح محلی و محدود پیرامونی، باقی ماندند.
 - در جنبش مذکور حمایت و همپوشانی ستم دیدگان و شکاف پیرامون - مرکز با شعار هایی نظیر (کردستان، زاهدان، چشم و چراغ ایران) جلوه ای بی نظیر داشت و نوعی ملی گرایی را ظاهر ساخت.
 - جنبش از حیث نیرو و شعار هایش متکثر، دموکراسی خواه و در رأس آن سرنگونی طلب بود.

- شرکت دانشجویان (جنبش دانشجویی) و دانش آموزان در آن وسیع و چشمگیر بود ولی کارگران پروژه ای نفت، معلمان، بازنشستگان، محبظ زیستی ها و پرستاران بطور موردی و محدود با آن همراهی کردند که فراگیر نبود.
- جنبش با تاکتیک های اعتراضات خیابانی، محله محور، نامتمرکز، ضربتی پیشرفت و دفاع از خود، آتش زدن بنرها و برخی اماکن سرکوب حکومتی را دربر داشت.
- در جنبش زن، زندگی، آزادی، گذشته از ویژه گی ها و مختصات نسل جوان، نقش شبکه های فضای مجازی و اینترنت برجسته و ویژه بود.
- جنبش مذکور، علیرغم فداکاری ها، دلاوری ها، جان باختن ها و علیرغم انقلابی بودن شعار های سرنگونی طلبانه اش، که نفی کلیت رژیم را نشانه گرفته بود، در تحقق عملی سرنگونی، بدلیل سرکوب سبانه و همه جانبه رژیم، ناتوانی جنبش در بسیج توده های وسیع مردم و پیوند نیافتن با دیگر جنبش ها از توانش کاسته شد و عقیم ماند.
- سردادن شعار های رادیکال، بدون توجه به زمینه های مادی و عینی جنبش، نه تنها نشانه پیشروی شتابان آن بود، بلکه به توهم سرنگونی زودرس دامن زد.
- جنبش در بعد وسیع و بی سابقه ای حمایت افکار عمومی بین المللی را کسب کرد، به ویژه ایرانیان خارج کشور، پشتیبانی و حمایت وسیعی از آن بعمل آوردند که البته عملکرد مخرب راست گرایان سلطنت طلب در تخریب وحدت و هماهنگی ایجاد شده اولیه نقش پررنگی داشت.
- همدلی و همراهی هنرمندان و ورزشکاران در حمایت از جنبش بی سابقه بود.
- # - عدم ارتقاء جنبش به سطحی بالاتر:
- عدم ارتقاء جنبش به سطح بالاتر یعنی تحوّل به اعتصابات سراسری و عمومی، یکی از مسائل سؤال برانگیز جنبش زن، زندگی، آزادی است. چرا چنین تحوّل رخ نداد؟ چرا پتانسیل انقلابی بخش بزرگی از مردم از بالقوه به بالفعل در نیامد و قشر به اصطلاح «خاکستری» در آن شرکت نکرد؟ آشکار است که رشد جنبش و تغییر کیفی آن، تنها با شرکت قشر جوان و نوجوان 15-25 ساله و دانشجویان اتفاق نمی افتد بلکه به والدین آنها (یا همان 25-45 ساله ها)، کارگران، معلمان، پرستاران و مردم عادی و طبقه باصطلاح متوسط (میانی) و به بیان دیگر به همه اقشار و طبقات نیاز دارد. جنبش در جذب این طیف ها نا توان بود. کنشگری انقلابی جنبش بویژه شعارها بی مانند (امسال سال خونه، سید علی سرنگونه) با طیف های مذکور همخوانی نداشت و همراه نگردید.

به بیان دیگر شعار زن، زندگی، آزادی با شعار نان، کار، آزادی، اداره شورایی پیوند نیافت و تظاهرات و اعتصابات سراسری و عمومی شکل نگرفت. بدون شک یکی از دلایل اساسی این ناتوانی، عدم وجود سازمان یابی و تشکل های وسیع و سراسری صنفی، مدنی و سیاسی در جامعه است، که امکان و زمینه چنین تحوّل را بالقوه فراهم می سازد. در این بین ضعف و پراکندگی طبقه کارگر، چه از نظر تشکل یابی و چه از نظر شغلی و کاری، یکی از دلایل عمده آن است. همراهی معلمان و حمایت کارگران پروژه ای نفت، که در دو مورد رخ داد، محدود ماند و جنبش ارتقاء و وسعت نیافت و فراگیر نشد.

توده های فرودست و طبقه باصطلاح متوسط (میانی) همدلی معنوی داشتند ولی انرژی آنان از قوه به فعل تبدیل نگردید و خلاصه اینکه قشر باصطلاح خاکستری به میدان نیامد، که چرایی و دلایل آن متعدد است. منجمله: عدم وجود شبکه ای از جامعه مدنی، عدم برخورداری از تشکل های مربوط بخود، ترس از آینده بعد از سرنگونی رژیم، روحیه محافظه کارانه، عدم وجود بدیل یا آلترناتیو جانشین و وابستگی بخشی از خرده بورژوازی از نظر اقتصادی به رژیم و امتیاز بری آنان با سیستم وسیع بوروکراتیک و غیره را می توان برشمرد.

- برخی شعار های جنبش:

در این بخش تنها به بررسی برخی شعار های مهم و فراگیر پرداخته می شود. شعار عمومی و محوری، شعار زن، زندگی، آزادی بود که جنبه عام دارد و مورد قبول همگانی قرار گرفت و فراگیر شد. دیگر شعارها برابری جنسیتی (برابری زن و مرد)، دموکراسی خواهی، عدالت طلبی و محیط زیست تأکید داشتند. بطورکلی شعار های سلبی فراوان بودند ولی شعارهای ایجابی اندک و محدود مطرح شدند و برجستگی نیافتند.

نوک پیکان شعارها علیه کلیت نظام ج.ا. و خواهان سرنگونی اش بودند که متأسفانه با پیوند یابی و همراهی با توده های وسیع تر روبرو نگشت. این فاصله بین حرف و عمل (یا هدف جنبش و نتیجه آن)، علاوه بر سرکوب لجام گسیخته از جانب رژیم، خود به علتی دیگر در فروکش کردن جنبش تبدیل شد. شعار های رادیکال نه تنها تجلی پیشروی شتابان جنبش بود بلکه عدم توجه به زمینه های مادی و عینی جامعه، توهم سرنگونی زود رس را دامن زد، تصویری که ذهنی بود و با توانایی جنبش و نیروی عملی که در میدان بود، همخوانی نداشت.

طنین انداز شدن شعار هایی چون: «کردستان، زاهدان، چشم و چراغ ایران» در اقصا نقاط جامعه و دیگر شعار های حمایتی از اقوام و اقلیت ها، و همبستگی های ابراز شده نه تنها برشکاف مرکز- پیرامون غلبه کرد بلکه نوعی وحدت ملی را بروز داد.

مطرح شدن شعار هایی مانند: «مرگ برستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» یا «نه سلطنت، نه رهبری، آزادی و برابری» و فقدان شعاری در حمایت از مجاهدین و یا سلطنت در کف خیابان، علاوه بر مضمون نفی ستم و استثمار و آزادی خواهی، از طرفی نفی ولایت و سلطنت بمتابۀ مدل های حکومتی را بطور مستقیم نشانه می روند و از طرف دیگر بطور غیر مستقیم، خواست جمهوری خواهی و سکولاریسم را در خود دارند.

- سازمان یابی و رهبری:

بسیاری گفته و نوشته شده که جنبش زن، زندگی، آزادی جنبشی افقی، خود سازمان یافته، غیر سلسله مراتبی و ناشی از شبکه های فضای مجازی بوده و یا این جنبش نقش رهبری سنتی را نفی کرده است و غیره که دقیقاً همین موارد از جمله ضعف ها و کمبود های جنبش مذکور هستند. بحث در باره افقی یا عمودی بودن جنبش زن، زندگی، آزادی مغلطه و سفسطه ای بیش نیست زیرا که جنبش ها بر بستر شرایط اقتصادی - اجتماعی هر جامعه، توسط اقشار و طبقات آن جامعه بمتابۀ نیروهای کنشگر آن جامعه از بطن و درون جامعه مفروض (یا باصطلاح از پائین) شکل می گیرند و می جوشند، افقی یا عمودی دانستن آنها بی ربط است.

همانطور که تجربه پراتیک این جنبش نشان داد، خود سازمان یابی و یا سازمان یابی به کمک شبکه های مجازی، نا پایدار، محدود و از سطح نازلی بر خوردار بود، و قابلیت تداوم و گسترش نداشتند. بعلاوه نفی سازماندهی سلسله مراتبی دقیقاً به معنای نفی سازمان یابی شهری، استانی و کشوری است که برای هماهنگی جنبش ضروری است و نوعی سلسله مراتب در آن عملکرد می یابد.

ستایش نفی رهبری در جنبش مذکور، دقیقاً به معنای ضربه زدن به آن بود، زیرا که نقش رهبری فردی یا جمعی (شورایی) به معنای نقش راهبردی آن، برای پیشبرد و هدایت جنبش امری مهم و حیاتی است. به ویژه با توجه به نقش و عملکرد هزاران ساله سیستم شاهنشاهی در ذهن تاریخی مردم (چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه) و بعداً روی دیگر آن سگه، یعنی حاکمیت نظام ولایت فقیه (گفته های ولایت، گفته های خداست) و با در نظر داشت تمایل و عادت توده های مردم به یک «رهبر» و نقش آن در اغلب جنبش ها در حافظه تاریخی آنان، امر رهبری مهم و برجسته می گردد.

علاوه بر این ها، بدون برپایی نهاد های مدنی، سیاسی و صنفی وسیع و سراسری، دست یابی به آزادی، دموکراسی و سکولاریسم (جدایی دین از دولت)، ممکن نیست. مبنای رهبری جمعی دموکراتیک نیز امر تشکل یابی جامعه است که نقش آن در پیشبرد و هدایت جنبشی که قرار است پیروز شود، برای تمرکز نیروها، اتخاذ تاکتیک ها و استراتژی لازم و هدایت نظری آن انکارناپذیر است.

رهبری ممکن است که در جریان جنبش رخ نماید، ولی بدون وجود زمینه مادی و شبکه ای سازمان یافته از نیروهای درگیر علیه رژیم و همبستگی و پیوستگی آنان، ممکن نیست و اگر هم پدید آید چیزی بی پایه و مایه است و دموکراسی اجتماعی را تأمین و تضمین نخواهد کرد.

زمانی می تواند در جنبش، بدیل مشخص پدید آید که نوعی سازمان دهی سراسری و چشم انداز استراتژیک داشته و از اعتماد عمومی برخوردار باشد. نیاز به بدیل و رهبری شاخص که از درون جامعه برحاسته باشد، ضروری و لازم است، نمونه تلاش برای ایجاد بدیل و رهبری از بالا را در همین جنبش و در خارج کشور با عملکرد راستگرایان سلطنت طلب و همراهان جرج تاوانی آنان را شاهد بودیم. دیدیم که چگونه این تلاش کاریکاتوری به اعتماد عمومی که لازم و ضروری بود، ضربه زد و چنین عملکردی به نوبه خود در پراکندگی صفوف اپوزیسیون در خارج تأثیر شایانی داشت و در جنبش داخل نیز دلسردی را دامن زد.

- جنبش انقلابی یا انقلاب؟

جنبش زن، زندگی، آزادی به غلط انقلاب توصیف شده است. چرا؟ دلایل آن به تفسیر نادرست از مفهوم انقلاب و انتظارات مردم از سرنگونی زودرس ج.ا.باز می گردد.

آنانی که طی سالیان دراز در بحث ها و مناظره ها در بوق های تبلیغاتی شان همچون جن از بسم الله، از کاربرد واژه انقلاب فرار نموده، آنرا نفی می کردند و تابو می شمردند، به یکباره طرفدار واژه انقلاب شدند. این امر موجب شد تا از یکطرف واژه انقلاب بازپس گرفته شود و بطور وسیع مطرح گردد و از طرف دیگر از محتوای واقعی خود تهی گردد.

اساساً باید از خود پرسید که انقلاب به چه معناست؟ این امر آشکاری است که هر انقلابی در بستر و زمینه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه مفروض رخ می دهد. این بستر و زمینه ها کدامند؟ بطور خلاصه و فشرده هر انقلابی به شرایط عینی انقلاب، موقعیت انقلابی و شرایط ذهنی نیاز دارد. در اینجا به بحث پیرامون این واژه ها و بازگشایی آنها پرداخته نمی شود زیرا که این مقاله گنجایش بحث و فحص تئوریک راندارد، تنها به تعریفی از انقلاب و نتایج آن بسنده می گردد.

اگر انقلاب را حرکتی از جانب اقشار و طبقات تا کنون فرودست بر علیه اقشار و طبقات تا کنون فرادست، بمنظور کسب قدرت سیاسی و ایجاد نظم جدیداً تاریخی بدانیم، چند نکته در آن مستتر است: یکم- انقلاب یک روند یا پروسه است که در مقطعی به دگرگونی کیفی (سیاسی یا اجتماعی) فرا می‌رود.

دوم - حرکت یا جنبش می‌تواند به انقلاب سیاسی (یعنی تغییر در روبنای دولتی و تغییراتی در طبقه حاکم) که انقلابی اجتماعی نیست، منجر شود.
سوم- جنبش می‌تواند به انقلابی اجتماعی (دگرگونی اساسی نظم پیشین و ایجاد نظم جدیداً تاریخی) که حتماً سیاسی هم هست، بیانجامد.

حال پرسیدنی است که جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی کدام تغییر کیفی برای کسب قدرت سیاسی (دگرگونی کیفی برای نظم جدیداً تاریخی پیشکش) را رقم زد که انقلاب نام گیرد؟ تصور و توصیف جنبش انقلابی مذکور، علیرغم برخورداری از مواردی نظیر: نفی کلیت رژیم، نفی سلطه ایدئولوژیک مذهبی حاکم، خواست مدرنیته و حقوق شهروندی را انقلاب نامیدن، نه تنها نادرست، گمراه کننده و اغراق آمیز است بلکه آگاهانه یا نا آگاهانه قصد و خواست همطراز نمودن انقلاب 57 با جنبش زن، زندگی، آزادی را در خود دارد، تا آن یکی را «فتنه» و «خطا» جابزند و و این یکی را به سطح «انقلاب» بالا بکشد تا امیال خود مبنی بر جابجایی قدرت از بالا به کمک دول امپریالیستی را توجیه پذیر سازد. تلاش‌ها و اعتراضات سه ماهه جنبش مذکور با نتایج سیاسی و اجتماعی محدود- هرچند با موارد و جنبه‌های نوین را نمی‌توان انقلاب نامید.

بعلاوه باید افزود که انقلاب بدون قهر انقلابی توهمی بیش نیست. همانطور که در تجربه جنبش دیده شد، سرکوب وسیع و همه جانبه رژیم تا دندان مسلح علیه توده‌های مسالمت جوو بی دفاع و عدم توازن واقعی قدرت بین آنان، خود بهترین ملاک و دلیل بر ضرورت بکارگیری قهر انقلابی است. با اندک دفاع از خود مشروع و محدودی که برخی از مبارزین در بطن این جنبش مسالمت آمیز از خود نشان دادند، پاسخ را از جانب رژیم با اعدام یافتند و این خود بی پایگی باصطلاح استدلال‌های مدعیان «مبارزه خشونت پرهیز» را نمایش می‌دهد. اندکی توجه به این گفته انگلس خود گویای ضرورت قهر انقلابی است:

« انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی وسایل فوق العاده اتوریته ای، اراده خود را به بخش دیگر تحمیل می کند و حزب پیروزمند بر حسب ضرورت، مجبور است که سیطره خود را بوسیله اسلحه حفظ نماید.....»

- همه با هم یا همه با من؟

مسئله اتحاد یا همه با هم برای پیشبرد و پیروزی جنبش آتی مسئله ای سهل و ممتنع است. سهل است زیرا که بدون اتحاد یا همان همه با هم، بدون بسیج ملی و گفتمان فراگیر که مورد قبول اکثریت مردم قرار گیرد، غلبه بر رژیم ممکن نیست و از این زاویه ضروری است. ممتنع است چون اتحادی بدون مرزهای روشن برنامه ای و ساختار نظام آینده می تواند به همه با همی نظیر انقلاب 57 و خمینی منجر شود. سرپوش نهادن بر اختلافات نه تنها به مخدوش نمودن خواست های طبقاتی اقشار و طبقات درگیر در جنبش می انجامد، بلکه می تواند زمینه را برای غلبه نیروهای راستگرا به سردمداری رضا پهلوی یا عناصری از این دست که هم اکنون در تلاش شکل دهی به چنین امری هستند، را فراهم سازد.

جبهه جمهوری خواهی چپ اگر برای ایجاد یک نظام سکولار - دموکراتیک پارلمانی تلاش می کند، لازم و ضروری است که برنامه یا منشور خود را بروشنی بیان نماید و تلاش کند تا با سازمان دهی از پایئن و در سطح وسیع توده ها، در اتحاد با دیگر نیروهای هم راستا، آن را به گفتمانی فراگیر و هژمون تبدیل سازد، بدون چنین تلاش هایی آینده جنبش آزادی و دموکراسی خواهی با توجه به تلاش های نیرو های راستگرا، با امکانات تبلیغاتی و پشتیبانی دول امپریالیستی در خطر است. این امکان وجود دارد که بار دیگر همه با همی بر فراز سر مردم، برخلاف منافع کارگران و زحمتکشان و این بار با جلوه های سکولار ظهور کند. باید خطر را دریافت.

یوسف زرکار

اگوست 2023 - مرداد 1402